

بخش دوم:

خاطرات و مشاهدات دکتر کتابی

از حوادث ۱۳۴۲

پرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نقد و بررسی مشاهده گوشه ای از حادثه شوم و

اسفناک مدرسه فیضیه قم در عید سال ۱۳۴۲



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

به نام خدا

بسیاری از مردم ایران عادت دارند که در ایام نوروز به مسافرت و گردش بپردازند و خستگی کارها و فعالیتهای یکساله را تا حدی جبران نمایند. من نیز علی‌الرسم معمولاً نوروزها را به اتفاق خانواده به مسافرت مشهد مقدس یا شیراز و بیشتر قم می‌پرداختم و تا حدود پانزده الی بیست روز مسافرت ما طول میکشید.

سال ۱۳۴۱ شمسی بعثت تدریس زیاد در فرهنگ و دانشکده ادبیات اصفهان و خستگی فراوان و آلام روحی در اثر رفراندم کذائی ششم بهمن ۱۳۴۱ که با تمام مخالفتها و تظاهراتی که در شهرهای مختلف مخصوصاً مراکز مذهبی صورت گرفت، و رفراندم بوسیله حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه و علمای اعلام مطرود و مردود گردید؛ و معذک با فشار و جو اختناق و با تغییر اسم رفراندم به (تصویب ملی) انجام پذیرفت و در این رابطه بسیاری دستگیر شدند، و رنجهای دیگری که این مقال را مجال گفتار آنها نیست، به اتفاق پدرم مرحوم مغفور حجة الاسلام و المسلمین حاج سید محمد صادق کتابی قدس سره الشریف متوفای ۱۳۵۹/۱۰/۹ و مدفون در مشهد مقدس که برآستی حقیقتی از زهد و تقوی و ایمان بود، و همچنین مادرم و برادر و خواهر و همسر و فرزندانم، چند روزی قبل از تحویل سال ۱۳۴۲ به قم عزیمت کردیم، و خانه ای در خیابان جنوبی حرم مطهر گرفتیم که مثل سالهای قبل هم زیارت باشد و هم تفریح و گردش.

مراسم و تشریفات عید نوروز سال ۱۳۴۲ با سالهای قبل تفاوت بسیار داشت. ایرانیان بنا بر سنت دیرین، آغاز هر سال را، اماکن مقدسه اجتماع مینمایند، قم نیز که بمناسبت

زیارت حضرت معصومه علیها سلام و مرکزیت علمی اسلام موقعیتی خاص دارد، در آن سال اجتماع عظیم دهها هزار نفری مردم را بهنگام عید نوروز در خود پذیرفته بود. بسیاری از مردم در آن سال هم برای زیارت و مسافرت آمده بودند و هم برای ادامه مبارزه با رژیم شاه و لویح ششگانه او و پشتیبانی از مراجع روحانی و کسب تکلیف دینی خود.

امام خمینی قدس سره الشریف در عید فطر اولین سخنرانی بعد از فرارندم را ایراد فرمودند سخنانی کوبنده و رسوا کننده بود از قبیل:

«از این سر نیزه های زنگ زده و پوسیده نترسید، ما میل نداشتیم کار به این رسوائیها بکشد. سپس به علمای قم پیشنهاد کردند تا عید نوروز ۴۲ را به عزای عمومی تبدیل سازند و با پیک و نامه و پیام این تصمیم را به سراسر کشور فرستادند که:

«اینجانب عید نوروز را بعنوان عزا و تسلیت به امام عصر عجل الله تعالی فرجه جلوس نمی کنم و به مردم اعلام خطر مینمایم

مردم مسلمان ایران از پیشنهاد روحانی مبارز خود استقبال کردند، عید نوروز هزاران ساله شادی آفرین به عزا بدل شد، کارت تبریک به کارت تسلیت تبدیل گردید. سخنگویان فجایع و خطرات هیأت حاکمه را نسبت به اسلام بازگو میکردند. در شهر قم پارچه سیاهی آویخته شده بود و عبارت: «امسال مسلمین عید ندارند روی آن بود.

بسیاری از محصلین و روحانیون، نوار سیاه رنگی به سینه زده بودند. اعلامیه های زیادی منتشر شده بود، و چون شهادت امام جعفر صادق علیه السلام هم در آن ایام بود، یعنی عید مصادف با ۲۴ شوال بود، اعلامیه ها معمولاً به دو مناسبت اعلام عزای عمومی کرده بودند، یکی شهادت امام ششم، دیگر آنکه: «ملت عزا دارد، زیرا هیأت حاکمه مستبد ایران، تجاوز به احکام قرآن و قانون اساسی نموده و روحانیان و آزاد یخواهانرا به زندان و زجر و شکنجه کشیده است.

اعلامیه های شدید و کوبنده در بسیاری از دیوارهای قم مخصوصاً مدرسه فیضیه به چشم میخورد. همه جا تأثر و تألم همچون هاله ای چهره ها را پوشانده بود. بوی خون و باروت

به مشام میرسید.

هنگام تحویل سال، من و همراهانم علی‌الرسم تیمناً و تبرکاً در صحن مطهر بودیم. حال و جذبه ای از معنویت و عشق به اهل بیت عصمت علیهم صلوات الله مردم را فرا گرفته بود. انبوه جمعیت در حرم و صحنها و مسجد، موج میزد و کوچکترین جای خالی به چشم نمیخورد، و هر کس به عملی از زیارت و ذکر و نماز و قرآن، اشتغال داشت. مکرراً ایام عید نوروز را در سالهای متمادی در صحن مطهر حضرت معصومه علیها سلام با آنهمه شور و شوق دیده بودیم ولی این سال، شور دیگری بود، تبریک و تعزیت بهم آمیخته و گریه و شادی در کنار هم بود.

چهره ای اگر شاد و خندان مینمود، مردم با دیده تعجب به او می نگرستند که: مگر از واقعیت بی خبری؟

به محض اینکه چراغهای حرم، تحویل را خبر دادند، اعلامیه های فراوانی با عبارتهای تندى علیه رژیم حاکم پخش شد به این مضمون:

«روحانیت اسلام امسال عید ندارد همچنین اعلامیه حضرت امام قدس سره الشریف بدست مردم رسید که: «دستگاه حاکمه به احکام مقدسه تجاوز کرد... نوامیس مسلمین در شرف هتک است و دستگاه جابره با تصویبنامه های خلاف شرع و قانون اساسی میخواهد زنان عقیف را ننگین و ملت ایران را سرافکننده کند... دستهای نا پاک اجانب با دست این قبیل دولت ها قصد دارد قرآن را از میان بردارد... ما باید بنفع یهود و آمریکا، هتک شویم به زندان برویم، آنها اسلام و روحانیت را برای اجرای مقاصد خود مضر و مانع میدانند. اگر زنده ماندم تکلیف بعدی خود را بخواست خداوند ادا خواهم کرد.

اعلامیه حضرت امام، مفصل بود و مسائل بسیار و خط مشی دوره بعدی را نشان میداد.

عبارات اعلامیه متضمن موضوع رهبری بود و برای مسلمین تکلیف صریح و روشن معین می ساخت، همچنین سازنده بود و جهت انقلابی داشت و افکار عمومی را علیه شاه

و دستگاه حاکم برمی انگیزخت و اجانب، مخصوصاً آمریکا و اسرائیل را دشمن سرسخت اسلام معرفی مینمود.

دستگاه شاه و دولت علم در پناه سازمان امنیت و زور و جو خفقان، رفراندم کذائی مورد نظر آمریکا را به نام (تصویب ملی) به انجم رساندند که با خیال راحت به حکومت خود پردازند، ولی شعله ای در قم زبانه کشیده بود که آسایش را از آنها سلب کرده بود، با صدور اعلامیه ها به احساسات ضد رژیم حرکت میداد بحدیکه سنت باستانی نوروز را به عزای عمومی بدل کرد و امواج آنرا بسرعت به سراسر کشور رساند. شاه با پدیده جدیدی مواجه شده بود، چه آنکه پیوسته اعلامیه ها تندتر میگردد و صداها و فریادهای ضد رژیم رساتر میشد، دژ محکم شاهنشاهی فرو میریخت و پایه های تخت آن سست میگردد.

ایام عید ۱۳۴۲ ده ها هزار نفر به قم آمده بودند تا ایام عید را در سرزمین قداست بگذرانند و از یمن و برکت آن برخوردار گردند و در ضمن خط مشی و حرکت رهبر مذهبی خود را ببینند و بشنوند و همچون پیکی به بلاد و شهرهای مختلف ببرند. شاه و عمال او از این واقعیت خطیر به هراس افتادند و خواستند آب را از سرچشمه خشک سازند. تهاجم به مدرسه فیضیه با این محاسبات و تدارک قبلی انجام گرفت و مقصود آنها چند چیز بود: یکی سرکوب مردم مبارز و مسلمان بپاخاسته، دوم سرکوبی روحانیت مخصوصاً شخصیت اول آن یعنی امام خمینی که عصاره مبارزه و مقاومت و دژ محکم مسلمین و اسلام بود.

سوم و انمود کنند که مخالفین (تمدن بزرگ) هر چند شخصیتهای بزرگ روحانی باشند از خطر مصون نیستند.

صبح روز دوم فروردین ۱۳۴۲ که مصادف با ۲۵ شوال ۱۳۸۲ هجری قمری و وفات حضرت صادق علیه السلام بود، بخوبی دیده میشد که ماشینهای شرکت واحد پیوسته وارد قم میشوند و مسافرین خود را در لباسهای مختلف مثل کارگر و دهقان و امثال آن پیاده میکنند و بنظر میرسید که کثرت جمعیت مسافرین و نبودن به اندازه کافی اتوبوس موجب

این کیفیت شده است، و اینها زائری هستند که برای زیارت بقم می‌آیند غافل از آنکه مسافران آن جلادانی هستند که بمنظور افساد و ریختن خون مردم بیگناه و مجروح و مضروب کردن آزادگان و مبارزان راه حق، به قم می‌آیند. آنها گرگهائی بودند بصورت انسان، برای دریدن و پاره کردن و سوختن و کشتن و رفتن.

بدنبال آمدن ماشین های شرکت واحد، دهها کامیون نظامی مجهز به مسلسل سنگین علو از سربازان وارد قم گردید و مانوری در شهر داد. شاید آنروز کسی نمیدانست که چه پیوند شومی بین آن مسافران شرکت واحد با این سربازان مسلح وجود دارد و فیضیه آستن چه حوادثی است، و امروز در کنار مرقد مطهر حضرت معصومه علیها سلام و در مهد علم و فرهنگ اسلام، چه حادثه ننگینی در شرف وقوع است. من خود اعلامیه های شدید اللحن فراوانی را میخواندم و در گوشه و کنار دسته دسته مردمی را میدیدم که به گرد هم سخنان و نجواهائی دارند و از حوادثی با هم سخن میگویند.

سایه تآثر و تألم همه جا گسترده بود و وقوع حادثه ای مردم را به اضطراب کشانده بود چون عید بدل به عزا شده بود، در منزل بسیاری از علما مجالس عزاداری بر پا بود. مخصوصاً در بیت حضرت امام خمینی رحمه الله علیه با جمعیت انبوهی از مردم که جای نشستن و برخاستن هم نبود، عزاداری شروع شده بود، و سخنگویی بالای منبر اساس صحبت خود را بر مبارزات امام صادق علیه السلام با دستگاه اموی و عباسی گذاشت و بحث را به تجاوزات هیأت حاکمه به اسلام و مردم ایران رسانید که ناگهان صدای صلوات نابجا بلند شد و سخن واعظ قطع گردید و وضع جلسه، غیر عادی شد. جریان به امام که در اندرون خانه بودند رسید، معظم له شخصاً به میان جمعیت آمدند و بوسیله یکی از طلاب پیام دادند که اگر حرکت ناشایسته ای در میان جمعیت بروز کند، فوراً بطرف صحن مطهر حرکت میکنیم و در کنار مرقد مطهر حضرت معصومه علیها سلام آنچه لازم است به مردم میگویم و در اثر آن، مجلس آرام گرفت.

عصر همان روز یعنی دوم فروردین ۱۳۴۲ از طرف حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی

مدظله العالی در مدرسه فیضیه، اعلام عزاداری شده بود، قبل از شروع جلسه سربازان مسلح با کامیونهای ارتشی در میدان آستانه، مقابل مدرسه فیضیه متوقف بودند و مأمورین امنیتی در اطراف مدرسه حضور داشتند.

رفت و آمد بسیار مردم، چهره های ناآشنا، اعلامیه های فراوان، حاکی از اوضاع غیر عادی بود. من قبل از شروع عزاداری وارد فیضیه شدم، هنوز چندان جمعیتی در مدرسه نبود. در یکی از ایوانها نشستم و منتظر واعظ بودم، قشرهای مختلف و طبقات گوناگون وارد مدرسه میشدند، جمعیت انبوهی مدرسه را فرا گرفت صحن و ایوانها همه جا را جمعیت پوشاند. واعظی که گمان میکنم آقای انصاری بود، بالای منبر رفت و شروع به وعظ نمود، چون وفات حضرت صادق علیه السلام بود طبعاً سخن از آن حضرت و مبارزات و تعلیمات وسیع او و تشکیل حوزه درس و معارف اسلامی بوسیله امام ششم بود و کم کم سخن به حوزه علمیه قم بعنوان دانشگاه امام صادق رسید و از اینکه استقلال کشور و حفظ احکام اسلام ارتباط مستقیم با آن دارد، در این هنگام دیدم بدون اینکه متناسب با فرستادن صلوات باشد، شخصی از میان جمعیت، صلوات فرستاد و مردم طبعاً بدنبال او صلوات فرستادند، واعظ دو مرتبه شروع به سخن کرد، باز از گوشه دیگر شخصی با صدای بلند صلوات فرستاد و صلوات فرستادن جمعی آغاز گردید و مسلم بود که عده ای نمیدانند که فرستادن این صلواتها غیر عادی است و برای برهم زدن جلسه عزا است.

دفعه سوم و چهارم و شاید پنجم صلوات از گوشه ای بوسیله اشخاص ناشناس با لباسهای روستائی و امثال آن فرستاده میشد و جلسه بهم میخورد و واعظ بناچار ساکت روی منبر می نشست و سخن گفتن او دچار اشکال میگردید، حتی بیاد دارم، واعظ روی منبر دستی به ریش گرفت و گفت: «بالا غیرتاً صلوات را تعطیل کنید تا سخن در مسیر عادی خود قرار گیرد، ولی باز از گوشه ای صلوات شروع میشد.

در همین زمان یکی از روحانیون در جلسه وقتی دید اطراف او صلوات نابجا میفرستند به آنان اعتراض کرد و یکباره مورد هجوم همان مأمورین آماده و پراکنده قرار گرفت که

نزدیک منبر نشسته بودند. اگر چه واعظ خیلی سعی کرد، مجلس را آرام کند و به وعظ ادامه دهد، ولی موضوع غیر از اینها بود و صلواتهای نابجا از گوشه و کنار مجلس بلند میشد و شاید هم مردمی که جریان را نفهمیده بودند برای سکوت مجلس صلوات میفرستادند، واعظ که خود را مواجه با چنین حالتی دید فریاد بر کشید که: «ای مسلمانانی که از راه دور و نزدیک به این شهر مقدس آمده اید، به شهر خود که باز گشتید به مردم بگوئید که دیگر اجازه ذکر مصیبت رئیس مذهب جعفری را هم نداریم دیگر امکان سخن نبود، واعظ از منبر به پائین آمد و یکی از همان افراد معلوم الحال میکروفون را گرفت و فریاد بر آورد که: «بروح پر فتوح اعلیحضرت فقید رضا شاه که بلند گو قطع شد و عده ای به او گفتند (خفه شو) دیگر جلسه بهم ریخت.

عده ای از مأموران دولتی که شاید حدود هفتصد الی هزار نفر بودند و نوع لباسهای روستائی پوشیده بودند، با چوب و وسائل دیگر بجان مردم عزار بی گناه افتادند و پیوسته میزدند و فریاد میکشیدند و جمعیت، همچون طوماری بهم پیچیده شد، همگی بلند شده بودند، جمعی فرار میکردند، روی هم میریختند، می افتادند، عده ای فریاد بر میآوردند، جمعی حیرت زده نمیدانستند موضوع از چه قرار است؟

طلاب جوانی را میدیدم که از طبقه دوم مدرسه مردم را به مقاومت و مبارزه با آن عده مأموران ساواک تهییج و تشجیع می نمودند، تعدادی از طلاب از طبقه دوم پرتاب می شدند. دود هلزیکه منتهی به درب خروجی مدرسه فیضیه میشد تنگ بود و جمعیت انبوهی را که میخواستند از مدرسه خارج شوند، دچار اشکال شدیدی کرده بود، بعضی میافتادند و برخاستن آنها بسی مشکل بود، عده ای زخمی شده بودند کسی را پروای دیگری نبود، من خود بهنگامیکه از مدرسه خارج شدم از کمر تا روی پایم ورم کرده بود و قرمز شده بود و درد میکرد بعدیکه عصا بدستم دادند، از بیرون مدرسه هم صدای گلوله بگوش میرسید، و مردم را بیشتر مضطرب مینمود. جمعیت بسیاری در میدان آستانه بودند و حمله و هجوم مسلحانه مأموران را بمدرسه فیضیه میدیدند و احتمال حمله آنها به مأموران رژیم میرفت که

با گاز اشک آور و سرنیزه متفرق شدند.

بعد از اینکه بسیاری از مردم از مدرسه بیرون آمدند، عدهٔ بسیاری نقل کردند که مأمورین لباس عوض کرده با فریاد (جاویدشاه) به طلاب حمله میکردند، آنها هم در مقام دفاع برآمده نردهٔ طبقهٔ دوم را خراب کردند و با آجر و سنگ به مأموران رژیم حمله نمودند، که نیروی امدادی شهربانی و پاسبانهای مسلح و قوایی که در مقابل مدرسه بودند، وارد مدرسه شدند و مدرسهٔ فیضیه میدان نبرد شد، رگبار گلوله شروع شد، تعدادی از طلاب از طبقهٔ دوم به صحن مدرسه پرتاب شدند و رژیم حاکم جنایت بزرگی را در این مدرسه انجام داد، لباس و کتاب و وسایل طلاب را وسط مدرسه آتش زدند و تعدادی زیاد کشته و مجروح و مصدوم بجای گذاشتند و در تاریکی شب پس از اتمام این جنایات مدرسه را ترک گفتند. این عمل ننگین آنها مردم و بخصوص روحانیون را بیشتر مصمم مبارزه نمود و پایگاه امام خمینی را در پیش همهٔ قشرهای جامعه مستحکم نمود.

امام محض شنیدن جریان فیضیه نقش سازندهٔ یک رهبر بزرگ را ایفا نمود، دستور داد مجروحین و مصدومین را به بیمارستان ببرند و وسایل استراحت آنها را فراهم سازند.

روز بعد منزل امام، مرکز تجمع مردم و طلاب و علماء بود و امام هر چه بیشتر اقدامات شاه و جنایات مأمورین را برای مردم بیان میفرمود و افشاگریها را پیشرفت بزرگی در راه نهضت اسلامی می شناخت، در اثر این راهنماییها سیل جمعیت از مدرسهٔ فیضیه و بیمارستانها دیدن کردند و احساسات مردم، علیه شاه و عمال رژیم و ساواک و جنایات آنها تحریک میشد و اقدامات مأمورین برای شستن در و دیوار مدرسه مؤثر نیفتاد. امام در این رابطه اعلامیهٔ شدید اللحنی در بارهٔ این جنایت بزرگ صادر فرمودند که: «انا لله و انا الیه راجعون ... حملهٔ کماندوها و مأمورین انتظامی دولت با لباس مبدل و پشتیبانی پاسبانها به مرکز روحانیت، خاطرات مغول را تجدید کرد. با شعارهای جاویدشاه، به مراکز امام صادق(ع) و به اولاد جسمانی و روحانی آن بزرگوار حمله ناگهانی کردند ... بچه های ۱۶ و ۱۷ ساله را از پشت بام پرت کردند ... کتابها و قرآنها را پاره پاره نمودند ... اعلامیهٔ

مفصل و کوبنده ای بود که مردم را کاملاً نسبت به جنایات رژیم بیدار نمود، مسلماً جریان فیضیه اخگر فروزانی بود که انقلاب اسلامی را در ایران روشن کرد و به پیروزی ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ کشانید.

اصفهان - مهرماه ۱۳۶۹

محمد باقر کتابی





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی